



گفت‌وگوی «جوان» با برادر بسیجی شهید مدافع امنیت «سیدحامد کریمی» از شهدای اغشاشات دیماه ۱۴۰۴

حامد از همه تعلقات دنیوی گذشت تا از وطنش دفاع کند

■ زینب محمودی عالمی

دست خیا‌نتکار دشمنان ایران با عاملیت عوامل تروریستی آموزش دیده و در امتداد جنگ ۱۲روزه به جنایتی بزرگ آلوده شد. خون پاک جوانانی بی‌ظنیر با قساوت و بی‌رحمی عوامل تروریستی آموزش دیده ریخته شد. پیکر برخی از آنها سوزانده و از بار بار با شد. در راستای تأمین امنیت شهرستان گچساران سه تن از بسیجیان به نام‌های سیدحامد کریمی کله‌گان، سامان دارابی و سیدحسین حسینی نژاد کله‌گان با حمله تروریستی مزدوران فتنه‌صهیونی- امریکایی به شهادت رسیدند. شهید راه امنیت «سیدحامد کریمی» یکی از این سه شهیداست که شامگاه ۱۹ دی ماه در پی اغتشاشات اخیر در خیابان‌های شهر دوگنبدان مرکز شهرستان گچساران به شهادت رسید. آنچه می‌خوانید هم‌کلامی ما با «سیدحافظ کریمی» برادر شهید راه امنیت «سیدحامد کریمی کله‌گان» است که از نظر تان می‌گذرد.

فضای تربیتی خانواده چگونه بود که فردی از این خانواده سعادت شهادت نصیبش شد؟

ما سید هستیم. شرایط اعتقادی خانواده ما اینگونه است که پدرم می‌گفت ما از نسل حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و سالک راه انبیا و اولیا هستیم. همیشه باید حامی نظام اسلامی‌مان که حاصل خون هزاران شهید است، باشیم و از مملکت مان دفاع کنیم. پدرم از کودکی به ما آموخته بود، عاشق امام‌حسین(ع) باشیم. حامد در چنین خانواده‌ای در سال ۱۳۷۰ به دنیا آمد. از کودکی عاشق خدمان امام‌حسین(ع) بود. موکب و هیئت داشت و در ایام محرم موکبش فعال بود. برای زوار امام‌حسین(ع) فعالیت می‌کرد و با پای پیاده به مراسم اربعین کربلا می‌رفت. حامد خوشرو و خوش برخورد بود و برای دوستانش از نظر غیرت و معرفت سنگ تمام می‌گذاشت. در رفتار با دیگران صاف و صادق بود. در کلیبی به دوستانش می‌گفت:می‌نوسم از برای روزگار/ من میریم تو بمانی، خط بماند یادگار. یادگاری بماند این فیلم که در تاریخ ۱۶ردیبهشت ۱۴۰۴ در جوار دوستانم هستیم.این فیلم یادگاری

امین شازرونی

ارتباط با ما ۰۶۰۸۵۳۲۰

حامد فلان جا کمک کرد. دوست داشت اگر لقمه نانی دارد کسی به آن نیاز داشت، بخشش کند.

از تباطش با فرهنگ شهادت چطور بود به کدام شهید علاقه بیشتری داشت و الگوی شان بود؟

حاج قاسم را خیلی دوست داشت. حتی یکی از عکس‌هایی که دارد با همان تیپ لباس و استایلی که حاج قاسم عکس گرفت با همان تیپ و استایل عکس گرفت. در کلیپ‌ها و عکس‌هایی که از او مانده می‌گوید اگر لیاقت داشته باشم شهید می‌شوم.

شغلش چه بود؟

بازاری بود و معامله ماشین در نگاه‌ها انجام می‌داد. پدرم هم بازاری بود؛ بازاری‌های شهر ما از قدیم پدرم را می‌شناسند. همه می‌دانند پدرم راهش چیست. پدر همیشه می‌گوید، پشتت نظام جمهوری اسلامی باشی. یک روز یک نفر به شوخی پیش پدرم حرفی زد، پدرم از شوخی آن فرد ناراحت شد و گفت ما باید پشتپیمان این نظام که حاصل خون هزاران شهید است، باشیم و حتی نباید شوخی کنیم. می‌گفت حواس‌تان باشد اگر مملکت از دست برود، مثل سوریه، لیبی و کشورهای دیگر که امریکا به آنجا ورود کرد، می‌شود. باید هر طوری شده کشورمان را نگه داریم تا مثل کشورهای دیگر نشود که استکبار برای آن تصمیم می‌گیرد. همیشه دنبال این بود که از وطن دفاع کنیم. حامد برای دفاع از حرم مشتاق بود راهی سوریه شود. به چند آشنا که نظامی بودند با ناراحتی گفت چرا نمی‌گذاری من به سوریه بروم و از حضرت زینب(س) دفاع کنم.

چون دختر کوچک داشت، وقتی از بیرون به خانه می‌آمد سرودهای بازی‌اش به خانه‌مان می‌آمد. وقتی بچه‌های کوچک غزه را در تلویزیون می‌دید که چطور صهیونیست‌ها آنها را به شهادت می‌رسانند، اشک می‌ریخت و می‌گفت اگر خدای نکرده اتفاقی بیفتد کشور ما منطور می‌شود. می‌گفت این جنایات صهیونیست‌های کودک‌کش را می‌بینم دلم خون می‌شود. این بچه‌ها چه گناهی کردند که اسرائیل آنها را شهید می‌کند.

آخرین بار چه زمانی ایشان را دیدید و روز شهادتش چه اتفاقی افتاد؟

چون در یک خانه زندگی می‌کردیم، روز قبل از شهادتش یعنی روز پنج‌شنبه هجدهم دی‌ماه با پدر به مراسم جهلم یکی از آشناها رفتند و کمی در مراسم بودند. می‌دانست در شهر قرار است چه اتفاقی بیفتد. با بچه‌های تیم‌شان قرار داشتند. پنج‌شنبه او را دیدیم، بعد رفت و تا ساعت چهار، پنج صبح به خانه نیامد؛ به خاطر اغتشاشات در بازار بود. بیدار بودم تا حامد بیاید. به محض اینکه صدای ماشینش آمد، مادرم بیدار شد و پرسید داداش نیامد؟ حامد که از پله‌ها بالا می‌رفت متوجه شدیم و چراغ‌ها را خاموش کردم. ظهرفردا خواب بود. سراغش را گرفتیم و پرسیدیم، حامد کجاست؟ گفتند بچماش گریه می‌کرد روز جمعه‌ای بچه را بیرون برده است. بچه را که آورد جلوی در پیاده کرد

درد

می‌گفت در روزهای آخر گروه‌هایی به گچساران آمدند که اصلا مال این شهر نبودند. مشخص بود اینها را اجیر کرده و فرستاده‌اند که فقط تخریب و به ناموس مردم تعرض کنند. اصلا کارشان اعتراض برای معیشت نبود. اینها دوره دیده‌اند فقط آمدند جایی را تخریب کنند، آتش بزنند. حامد برای دفاع از امنیت مردم و شهرمان رفته بود



سید حامد کریمی از شهدای مدافع امنیت اغتشاشات اخیر است

درد

دختر سه ساله شهید نمی‌داند پدرش شهید شده است. عکس‌های پدرش که روی در و دیوار است، می‌بیند و عکس‌های من است بگذار بابامو ببوسم. فکر می‌کند پدرش به مأموریت رفته و می‌آید. الان دورش شلوغ و سرگرم است، وقتی خلوت می‌شود سراغ پدرش را می‌گیرد. حامد هر روز او را بیرون می‌برد دور می‌زد، وقتی خرید می‌کنیم، می‌گوید این برای بابا حامد است. هنوز سه ساله است و نمی‌داند پدرش بر نمی‌گردد.

خبر شهادت را چطور به شمار ساندند؟

تلفن‌ها قطع بود ما در جریان نبودیم. آن شب مادرم گفت کاش زودتر حامد می‌آمد تا راحت می‌خواهیدم. پرسید حامد نیامده است؟ گفتم دیرتر می‌آید. وقتی صدای زنگ در را شنیدم، گفتم شاید حامد است و کلید یادش رفته است. تا اینکه دیدم صدای ماشین نیامد. ساعت ۱۲:۳۰ شب عمو به خانه‌مان آمد. در را باز کردم دیدم عمو در حیاط است و دارد گریه می‌کند. گفت حامد شهید شده است.

شهید در مورد دفاع از وطن چه می‌گفتند؟

حامد دغدغه‌اش این بود که می‌گفت نگذاریم اجنبی و بیگانه به خاک ما ورود کند. در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه وقتی حامد بچه کوچکش را رها می‌کرد و می‌رفت در بیابان دنبال دستگیری جاسوس‌ها یا نفوذی‌ها را می‌گرفت، قطعاً برایش امنیت وطنش مهم‌تر از تعلقاتش بود.

افرادی به عنوان معاند و نفوذی یا دشمن همکاری کردند و وطن‌فروش شدند، پاسخ شما به این افسانه بی‌وطن چیست؟

کسانی که با دشمن همکاری کردند چه وطن‌فروش چه خائن به من یادگیری خیانت نکردند، اینها به خانواده‌شان خیانت کردند. با این کار جان خانواده و فامیل‌شان را به خطر انداختند. برخی به خاطر پولی که به آنها دادند، مثلاً یک استوری بر علیه نظام گذاشتند یا جایی را آتش زدند. ترامپ با تانیا‌هاو موشک بیندازد، نمی‌گوید فلائی برای من استوری گذاشت موشک به او نخورد!

این آدم‌های خائن و وطن‌فروش عقل کوچکی دارند و خیا‌نتکارند. خیانت به تعداد خاصی نیست اینها فکر می‌کنند با این کارشان کمک به همفکران خودشان می‌کنند، در صورتی که دارند کشوری را نابود می‌کنند. این افراد بنسیار حقیر هستند. کسی که هموطن و هممنوع خودش را آتش می‌زند از حیوان پست‌تر است. کسی که جنازه مرده را بلند می‌کند، اویزان می‌کند و آتش می‌زند به اینها چه بگوییم، آدمیزاد نیستند. اینها اجیر دشمن بودند. مشخص بود یک‌سری داعشی انسناس‌نمای آموزش دیده و تروریست بودند. آدم عادی نمی‌تواند این کار را بکند. همه دوستان‌مان در بازارند. دوستم می‌گفت من جزو معترضین به این وضعیت معیشت هستم. در راهپیمایی پودم بر گشتم پشت سرم را نگه کردم دیدم مغازه‌ام را آتش زداند. همان کسانی که گفتند اعتراض کنید این کار را کردند. اینها دل‌شان به حال مغازه‌دار نسوخت. نمی‌دانند اگر اتفاقی در کشور بیفتد تر و خشک با هم می‌سوزد. در این نظام همه به وصلند. در هر خانواده‌ای کارمند و نظامی هست و هر کسی به نظام وابستگی دارد. کشوری که این همه شهیدداد، نمی‌آید به این سسادگی کشورش را دو دستی تقدیم کند. اجنبی و بیگانه دل‌شان به حال ما نمی‌سوزد. بیگانه‌ها قصد دارند کشور ما را به سمت سوریه و لیبی شدن ببرند. دنبال این هستند ایران را نابود کنند. اگر دل‌شان به حال ما می‌سوخت این همه تحریم نمی‌کردند؛ آن بیمار سرطانی چه گناهی کرد که دارو بگیرش نمی‌آید.

سخن پایانی.

سیدحامد یک جوان ایرانی غیرتمند بود. کسی که عمری در پیش داشت و حالا حالا‌ها باید برای دخترش پدروی می‌کرد، اما او نمی‌توانست در برابر اغتشاش و ناآمنی بی‌تفاوت باشد. رفت تا برای تأمین امنیت مردم خود را به خطر بیندازد. علقت هم شهادت نصیبش شد، اما ما باید بدانیم راهی که جوان‌هایی مثل برادرم رفتند، راه و رسم ارزشمندی است که نباید اجازه بدهیم به این راحتی‌ها فراموش شود. الان که امریکا برای ما کرمی می‌خواند، باید بدانیم که این نظام و همه کشور از سوی هزاران شهید حفظ شده و ما باید ادامه‌دهنده راه همه شهدای گرانقدر باشیم تا نقشی آخر پشت‌سر هر‌همان بایستیم و به دشمن اجازه عرض اندام ندهیم.

جدول

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۷۱

| | | | | | |
|--|--|--|---|---|---|
| | | | | | ۱ |
| | | | ۹ | ۴ | ۱ |
| | | | | | ۹ |
| | | | ۳ | ۱ | |
| | | | | | ۶ |
| | | | | | ۸ |
| | | | ۵ | | |
| | | | | ۸ | ۹ |

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۵۷۵

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۳ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۴ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۵ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۸ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۹ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۰ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۳ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۴ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۵ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |

از راست به چپ

۱- مرغ نسقا - کشور چای ■ ۲- واحد بزرگ نظامی - کشوری در حاشیه خلیج فارس - فیلم کوتاه تبلیغی ■ ۳- بزرگ ایل و طایفه - پوسیدنه - حروفچینی کامپیوتری ■ ۴- خانه - از گروه‌های خونی - اکنون - نوبت بازی ■ ۵- حرف زمین‌شوی - از نام‌های خدا - مجلس قانونگذاری روسیه ■ ۶- هوشیار - شتیر - گوشت آذری ■ ۷- جانور ریز تک‌سلولی - چهره حماسی مردم هند- رنگ دریا ■ ۸- از حواریون - حمام یک نفره - لقب رستم ■ ۹- خوردنی دردناک - درختی باشکوفه‌ای معطر - طوقه فولادی چرخ خودرو ■ ۱۰- گربه عرب - گدایی - شاخه تازه روئیده ■ ۱۱- سوغات لالچین- تنبیه اداری - چه وقت ■ ۱۲- از امراض جلدی - از نخست‌وزیران هند - یک و یک - واحد شمارش احشام ■ ۱۳- رفتن - سمبل - شیخ مرتضی انصاری ■ ۱۴- همداستان ویس - بلندترین آبشار دنیا- بهشت ■ ۱۵- بندری در ژاپن - طرای سفید

از بالا به پایین

۱- پانزده حرف از شعر «دست طمع چو پیش کسان کرده‌ای دراز/ پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش» را در این ستون یگنجانید ■ ۲- خلبان آزاد‌های که از جانب امام‌خامنه‌ای ملقب به «سیدالاسرا» ایران گردید- تیمارگو اسب - از آهنگ‌های موسیقی قدیم ■ ۳- یگانه - بزرگ و مهتر - پسر کیومرث ■ ۴- کرایه‌خانه - شهری در یزد - سطح دست - پیشوند زندگی در انگلیسی ■ ۵- پرنده‌ای ایرانی که امریکا با کبی برداری از آن به تکنولوژی دفاعی ما اعتراف کرد - شاداب؛ خیس- عدد منفی ■ ۶- منقار کوتاه - هوس باردار - مزار آذری ■ ۷- کنار و پهلو - رفت و آمد خانوادگی - کیبوتر دشتی ■ ۸- از مصالح ساختمانی - مادر وطن - قادر ■ ۹- حشره گزنده - محصل دانشگاه - چسبناک ■ ۱۰- زبان اصلی هر فرد - کشور کاسه شکر - از جناح‌های سیاسی ■ ۱۱- حرف نغی عرب - داماد - روزها ■ ۱۲- ضمیر عربی - شیروه انگور - کارآگاه به دنبال آن است- انغما ■ ۱۳- پالتی در امریکا - آینه - پرچم ■ ۱۴- کشور ناپرویی - ماه پاییزی - از گیاهان دارویی که در تقویت هاضمه مفید است ■ ۱۵- تیم فوتبالی معتبر در پرنگال

جوان

روزنامه جوان | شماره ۷۵۷۱

دیده‌اند فقط آمده‌اند جایی را تخریب کنند، آتش بزنند. حامد برای دفاع از امنیت مردم و شهرمان رفته بود. شاید برخی نمی‌دانند حامد وضع مالی‌اش خوب بود هیچ نیاز و کمبودی نداشت، ولی چون عرق به وطن و مردم ایران و عشقی که به امام‌حسین(ع) داشت به دنبال تأمین امنیت این مرز و بوم رفت و شهید شد.

درست است شهادت افتخار است، اما داغ جوانی مثل حامد خیلی سخت است. تنها چیزی که به ما آرامش می‌دهد، شهادتش است، چون آرزوی قلبی‌اش شهادت بود و به آن رسید. حامد از همه دارایی‌ها، پدر، مادر، فرزند دل کند و شهید شد. در زندگی خیلی آرزوها داشت که می‌خواست به آنها برسد، ولی نمی‌خواست شهرش دست آدم‌هایی بیفتد که داعشی صفت هستند و معلوم نیست از کجا آمده‌اند.

دختر کوچک شهید الان چه حسی نسبت به نبودن‌های پدرش دارد؟

دختر سه ساله شهید نمی‌داند پدرش شهید شده است. عکس‌های پدرش که روی در و دیوار است، می‌بیند و می‌گوید این بابا حامد من است بگذار بابامو ببوسم. فکر می‌کند پدرش به مأموریت رفته و می‌آید. الان دورش شلوغ و سرگرم است، وقتی خلوت می‌شود سراغ پدرش را می‌گیرد. حامد هر روز او را بیرون می‌برد دور می‌زد، وقتی خرید می‌کنیم، می‌گوید این برای بابا حامد است. هنوز سه ساله است و نمی‌داند پدرش بر نمی‌گردد.

خبر شهادت را چطور به شمار ساندند؟

تلفن‌ها قطع بود ما در جریان نبودیم. آن شب مادرم گفت کاش زودتر حامد می‌آمد تا راحت می‌خواهیدم. پرسید حامد نیامده است؟ گفتم دیرتر می‌آید. وقتی صدای زنگ در را شنیدم، گفتم شاید حامد است و کلید یادش رفته است. تا اینکه دیدم صدای ماشین نیامد. ساعت ۱۲:۳۰ شب عمو به خانه‌مان آمد. در را باز کردم دیدم عمو در حیاط است و دارد گریه می‌کند. گفت حامد شهید شده است.

شهید در مورد دفاع از وطن چه می‌گفتند؟

حامد دغدغه‌اش این بود که می‌گفت نگذاریم اجنبی و بیگانه به خاک ما ورود کند. در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه وقتی حامد بچه کوچکش را رها می‌کرد و می‌رفت در بیابان دنبال دستگیری جاسوس‌ها یا نفوذی‌ها را می‌گرفت، قطعاً برایش امنیت وطنش مهم‌تر از تعلقاتش بود.

افرادی به عنوان معاند و نفوذی یا دشمن همکاری کردند و وطن‌فروش شدند، پاسخ شما به این افسانه بی‌وطن چیست؟

کسانی که با دشمن همکاری کردند چه وطن‌فروش چه خائن به من یادگیری خیانت نکردند، اینها به خانواده‌شان خیانت کردند. با این کار جان خانواده و فامیل‌شان را به خطر انداختند. برخی به خاطر پولی که به آنها دادند، مثلاً یک استوری بر علیه نظام گذاشتند یا جایی را آتش زدند. ترامپ با تانیا‌هاو موشک بیندازد، نمی‌گوید فلائی برای من استوری گذاشت موشک به او نخورد!

این آدم‌های خائن و وطن‌فروش عقل کوچکی دارند و خیا‌نتکارند. خیانت به تعداد خاصی نیست اینها فکر می‌کنند با این کارشان کمک به همفکران خودشان می‌کنند، در صورتی که دارند کشوری را نابود می‌کنند. این افراد بنسیار حقیر هستند. کسی که هموطن و هممنوع خودش را آتش می‌زند از حیوان پست‌تر است. کسی که جنازه مرده را بلند می‌کند، اویزان می‌کند و آتش می‌زند به اینها چه بگوییم، آدمیزاد نیستند. اینها اجیر دشمن بودند. مشخص بود یک‌سری داعشی انسناس‌نمای آموزش دیده و تروریست بودند. آدم عادی نمی‌تواند این کار را بکند. همه دوستان‌مان در بازارند. دوستم می‌گفت من جزو معترضین به این وضعیت معیشت هستم. در راهپیمایی پودم بر گشتم پشت سرم را نگه کردم دیدم مغازه‌ام را آتش زداند. همان کسانی که گفتند اعتراض کنید این کار را کردند. اینها دل‌شان به حال مغازه‌دار نسوخت. نمی‌دانند اگر اتفاقی در کشور بیفتد تر و خشک با هم می‌سوزد. در این نظام همه به وصلند. در هر خانواده‌ای کارمند و نظامی هست و هر کسی به نظام وابستگی دارد. کشوری که این همه شهیدداد، نمی‌آید به این سسادگی کشورش را دو دستی تقدیم کند. اجنبی و بیگانه دل‌شان به حال ما نمی‌سوزد. بیگانه‌ها قصد دارند کشور ما را به سمت سوریه و لیبی شدن ببرند. دنبال این هستند ایران را نابود کنند. اگر دل‌شان به حال ما می‌سوخت این همه تحریم نمی‌کردند؛ آن بیمار سرطانی چه گناهی کرد که دارو بگیرش نمی‌آید.

سخن پایانی.

سیدحامد یک جوان ایرانی غیرتمند بود. کسی که عمری در پیش داشت و حالا حالا‌ها باید برای دخترش پدروی می‌کرد، اما او نمی‌توانست در برابر اغتشاش و ناآمنی بی‌تفاوت باشد. رفت تا برای تأمین امنیت مردم خود را به خطر بیندازد. علقت هم شهادت نصیبش شد، اما ما باید بدانیم راهی که جوان‌هایی مثل برادرم رفتند، راه و رسم ارزشمندی است که نباید اجازه بدهیم به این راحتی‌ها فراموش شود. الان که امریکا برای ما کرمی می‌خواند، باید بدانیم که این نظام و همه کشور از سوی هزاران شهید حفظ شده و ما باید ادامه‌دهنده راه همه شهدای گرانقدر باشیم تا نقشی آخر پشت‌سر هر‌همان بایستیم و به دشمن اجازه عرض اندام ندهیم.